شهرآرا

SHAHRARANEWS.IR

۵شنبه

سال هفدهم
۲۷ فروردین ۱۴۰۵
۲۷ شوال ۱۴۴۷
شماره ۴۷۳۶

Mashhadchehreh.ir
Photoshahr.ir

سایت شهرآرا نیوز را با اسکن این کد دنبال کنید

میثاق‌نامه اخلاق حرفه‌ای

روزنامه فرهنگی- اجتماعی- اطلاع‌رسانی
صاحب امتیاز شهرداری مشهد
مدیرمسئول سید میثم موسوی‌مهر
سردبیر سید سجاد طلوع هاشمی
نشانی: خیابان کوهسنگی ابتدای کوهسنگی ۱۵
دفتر مرکزی ۰۵۱-۳۷۲ ۸۸۸۸۱-۵
نمابر ۰۵۱-۳۸۴۹۰۳۸۴
روابط عمومی ۰۵۱-۳۸۴۸۳۷۵۲
شماره پیامک ۳۰۰۰۷۲۸۹

اوقات شرعی مشهد

اذان ظهر ۱۱:۳۱:۲۰	غروب آفتاب ۱۸:۰۶:۰۲	اذان مغرب ۱۸:۲۴:۵۱	
نیمه شب شرعی ۲۲:۴۶:۳۶	اذان صبح فردا ۰۳:۲۷:۰۹	طلوع آفتاب فردا ۰۴:۵۶:۳۹	

امام علی (ع):

هر سخنی که ذکر خدا در آن نباشد بیهوده است، و هر سکوتی که در آن فکر کردن نباشد سهوست، و هر نظری که در آن عبرت نباشد لهو است.

بحارالانوار، جلد ۷۴، صفحه ۴۰۶.

خون و القلم

وطن‌دارهایی که ماییم

حامد عسکری
شاعر و نویسنده

چند روزی هست مشهدم، برای ضبط یک مستند از منزل رهبر شهیدمان افتخار حضور و زیارت دارم. اینجا خیلی بوی جنگ نمی دهد، زندگی جاری است، صبح که از کوچه رد می شوم، هنوز بوی نان سنگک از نانوایی سرِ پیچ بلند است. پیرمردی که همیشه این چند روز دیده ام همان جا می ایستد، عصایش را آرام روی زمین می‌کشد و زیر لب سلام می دهد. با همان لهجه نمکین خراسانی. هیچ کداممان چیزی درباره خبرهای این ایام نمی‌گوییم، اما هر دو می دانیم دنیا عوض شده است. انگار یک خط نامرئی کشیده‌اند میان دیروز و امروز؛ خطی که از دلِ خانه های ما رد می شود، از حیاط ها، از خاطره ها. وطن، برای من، از همین جا شروع می شود. نه از نقشه های بزرگ و رنگی، نه از شعارهایی که روی دیوارها می نویسند. از همین کوچه باریک، از همین نانوایی، از صدای بچه هایی که توپشان را وسط کوچه می آورند، به دیوار می‌کوبند و فرار می‌کنند. وطن یعنی همین صدای ضایعاتی ها و وانت های هندوانه فروش و خش خش جاروی رفتگر. وطن یعنی جایی که اگر یک روز صدایش کم شود، دل آدم می ریزد. حالا که خبرِ جنگ مثل عطر بهار نارنج در شیراز روی همه چیز نشسته، آدم بیشتر می فهمد این جایی که هستیم چقدر در رگ و ریشه اش دویده.

جنگ، فقط موشک و آژیر نیست؛ یک جور حساب‌کشی خاموش هم هست. با خودت می نشینی و می پرسی، اگر همه چیز به هم بریزد، چه چیزی را با خودت نگه می داری؟ چمدانت برای چه جا دارد؟ کدام مهم تر است؟ یادم می آید مادربزرگم تعریف می‌کرد وقتی دایی علی و بچه های محل، به اهواز می‌رفتند و زن ها می ماندند و بچه های قد و نیم قد، هیچ‌کس درباره قهرمان بودن حرف نمی زد. بیشتر از این می‌گفتند که باید خانه را نگه داشت. باید چراغ را روشن نگه داشت. باید تنور کرد. نان پخت، ترشی انداخت، مربا درست کرد. می‌گفت وطن، اول از همه، همین چراغ است؛ اگر خاموش شود، دیگر هیچ پرچمی به درد نمی خورد. ما تاریخ را زیاد شنیده ایم، اما شاید کمتر حسش کرده ایم. از روزهایی که شهرها سوختند و دوباره ساخته شدند. از مردمی که کوچ کردند و دوباره برگشتند. از کسانی که نامشان در کتاب ها نماند، اما ردشان در کوچه ها هست. وطن، بیشتر از آنکه به نام های بزرگ گره خورده باشد، به همین آدم های بی‌نام بسته است. درست مثل جعفرآقا پیرمرد کوچه امام رضا(ع) ۳۸ که هر صبح سلام زودتر از من می دهد. این روزها، وقتی اسم دشمن می‌آید، بعضی ها صدایشان بلند می شود، بعضی ها ساکت تر می شوند، اما حقیقت این است که وطن دوستی، بیشتر شبیه یک زمزمه و مرور است تا یک فریاد. شبیه وقتی که شب ها چراغ خانه ات را روشن نگه می داری، حتی اگر برق برود و شمعی کوچک جای آن را بگیرد. یک جور اصرار آرام است. اینکه بگویی «من هنوز اینجا هستم.» شاید ما خیلی وقت ها یادمان رفته که چرا اینجا مانده ایم. زندگی آن قدر پیچیده شده که وطن، شده یک کلمه در حرف ها، اما حالا، وسط این روزهای ناآرام، انگار دوباره دارد خودش را نشان می دهد. نه با شکوه و عظمت، بلکه با چیزهای کوچک. با یک تماس تلفنی که می پرسی «خوبی؟» با یک فلاسک چای که برای جهادی های کوچه بالایی می بری. با همان دو نان سنگکی که یکی اش را در کمر کوچه می دهی به کسی که دیر رسیده و پخت صبح تمام شده. تاریخ، اگر چیزی به ما یاد داده باشد، این است که این سرزمین، همیشه از دلِ سختی ها رد شده. نه چون آدم هایش شکست ناپذیر بوده اند، بلکه چون بلد بوده اند کنار هم بایستند، تیزی و تلخی های همدیگر را پوشش داده اند، همدیگر را کوچه کوچه بلد بوده اند حتی وقتی امید کم بوده. حتی وقتی هیچ تضمینی برای فردا نبوده. من فکر می‌کنم وطن، بیشتر از آنکه یک «جا» باشد، یک «رابطه» است. رابطه ای که بین آدم ها شکل می‌گیرد. اگر این رابطه بماند، اگر این دل نگرانی برای همدیگر باقی بماند، آن وقت هیچ حمله ای نمی تواند آن را از بین ببرد. شاید خانه ها خراب شوند، شاید خیابان ها عوض شوند، اما این رابطه اگر زنده بماند، وطن هم زنده می ماند. وطن دوستی، برای من، همین است. نه اینکه بگویی «باید»، نه اینکه فریاد بزنی. بلکه اینکه بمانی، نگاه کنی، دست کسی را اگر افتاد بگیری و چراغ را خاموش نکنی. حتی اگر باد بیاید، حتی اگر شب طولانی شود. قطعا فردا دوباره همه چیز عادی می شود، ما پیروز می شویم هرچند همین الانش هم پیروزیم، اما این روزها، یک چیز را خوب می شود فهمید، وطن، چیزی نیست که فقط در روزهای آرام به آن فکر کنیم. وطن، همان چیزی است که در سخت ترین روزها، آرام و بی صدا، نگهش می داریم. درست مثل همسر ویلچرنشین پیرمرد خیابان امام رضا(ع) ۳۸ که سال هاست تکلم ندارد اما شب ها می آید یک پرچم ایران به دست نیم ساعتی پرچم می زند و به خانه بر می‌گردد. وطن یعنی همین مادر.

روایت اول

پرواز بی بازگشت

برای حیوانات شهری که قربانیان خاموش تجاوز رژیم صهیونی - آمریکایی به خاک کشورمان هستند

مریم شیعه|اولش صدا مثل یک ترک باریک در هوا باز می شود و بعد ناگهان چیزی هوا را پیرتر می‌کند. صدای موج انفجار کمی دیرتر می رسد و سنگین تر از حد تصور است. روی لبه پیاده رو ایستاده است، نزدیک جایی که ته سیگار و چند تکه خشک نان افتاده است. گنجشک ها همیشه سرشان را کمی کج نگه می دارند و انگار مدام در ذهنشان محاسبه می‌کنند که فاصله امنشان با آدم ها چقدر است. وقتی صدا می رسد، شبیه به فروریختن ناگهانی سقف آسمان است. هوا برای لحظه ای فشرده می شود.

صدای شیشه لرزان می آید و نمی دانم کدام شیشه از کدام ساختمان در حال لرزیدن است. چشمم به او می افتد که روی زمین تکان می خورد. بال هایش نیمه بازند. انگار که بخواهد پرواز کند اما دستور دیر رسیده باشد. بدن کوچکش چند بار پشت هم می لرزد. لرزش های کوتاه، تیز و شبیه به عبور برق از یک سیم نازک. حس می‌کنم چشم هایش کمی گردتر است. جهان توی چشم های کوچکش، بیش از حد بزرگ می شود. وقتی صدا آمد، هیچ‌کس توقف نکرد. صدای انفجار از دوردست تر بود و خیابان همان بود. آدم ها همان بودند و ماشین ها مثل قبل با ترافیک روان، حرکت می‌کردند. حس کردم در بدن پرنده چیزی از جا کنده شده است. روی زمین می لغزید و همه آنچه می‌گویم، فقط در چند ثانیه گذشت. چنگال های ظریفش که تا چند ثانیه پیش مثل سیمان محکم بود، حالا شل می شوند و بال های بی نظم و بی هدف، مثل کاغذی توی باد تکان می خورند. صدایی از او در نمی آید. به جز من کسی او را نمی بیند. سینه کوچکش چند بار بالا می آید و پایین می رود و بعد دیگر تکان نمی خورد. سرش می افتد و شبیه آدم خسته ای که دیگر تحمل وزن خودش را هم ندارد، روی زمین ولو می شود و چشم هایش باز می ماند. از بین ما پاهای آدم ها می‌گذرند و نور کم رنگ بعدازظهر، روی آسفالت پخش می شود و باد ملایم، پرهای کمی باز شده را نرم و آهسته حرکت می دهد. صدا مدت ها قبل تمام شد و سکوت بعد از آن، برای پرنده دیر رسید.

توقف ناگهانی قلب های کوچک

در شهر، پرنده ها بخشی از بافت زنده‌ای هستند که اغلب تا هستند دیده نمی شوند، جریانی پیوسته از حرکت، صدا و تنظیمات ظریف زیستی که میان ساختمان ها و خیابان ها ادامه دارد. بدن بیشتر پرندگان شهری گنجشک ها، کبوترها، سارها، کوچک، سریع و به شدت حساس به تغییرات محیطی است. همین حساسیت که در شرایط عادی به آن ها کمک می‌کند تا خطر را زود تشخیص دهند، در زمان جنگ به نقطه آسیب پذیری تبدیل می شود. انفجار در شهرها فقط تخریب فیزیکی نیست. موج فشاری که از یک انفجار یا عبور موشک ایجاد می شود، می تواند در فاصله های دور، به بدن موجودات کوچک برسد. در پرندگان، این موج ممکن است باعث اختلال ناگهانی در دستگاه عصبی یا قلب شود. واکنش شدید استرس، افزایش ناگهانی هورمون ها و تپش قلب بسیار سریع می تواند به ایست قلبی یا سکته منجر شود. حتی اگر هیچ ترکش یا آتش مستقیمی وجود نداشته باشد. صدا نیز عامل مهمی است. بسیاری از پرندگان دامنه وسیع تری از فرکانس ها را نسبت به انسان می شنوند. انفجارها و عبور پرسرعت تجهیزات نظامی می تواند به آسیب شنوایی، از دست رفتن جهت یابی صوتی و اختلال در رفتارهای حیاتی مثل یافتن جفت یا هشدار خطر منجر شود.

جنگ همچنین الگوی زندگی شهری را تغییر می دهد. نورهای غیرعادی شبانه، دود، آلودگی شیمیایی، تخریب درختان و ساختمان ها و کاهش منابع غذا، زنجیره ظریف بقا را مختل می کند. در مقیاس بزرگ تر، آنچه رخ می دهد اختلال در موج آرام زندگی شهری است؛ موجی که معمولا بی صدا ادامه دارد. جنگ این ریتم را با شوک های ناگهانی قطع می‌کند و موجوداتی که بدن های کوچک و متابولیسم سریع دارند، اغلب نخستین کسانی هستند که این گسست را با جان خود تجربه می‌کنند.

اکوسیستم مصنوعی با کارکرد واقعی

شهر از دور، سازه‌ای انسانی است. خیابان ها، ساختمان ها، چراغ ها و جمعیت همه نشانی از انسان دارند اما در لایه های زیرین آن، یک اکوسیستم کامل در جریان است؛ شبکه‌ای از جانداران که اغلب دیده نمی شوند یا حضورشان بدیهی فرض می شود. در میان دیوارها، زیر جدول ها، در شاخه های درختان خیابانی و حتی در شکاف آسفالت، زیستگاهی شکل گرفته که ده ها گونه را در خود نگه می دارد. پرندگان تنها بخش آشکار این شبکه اند؛ گنجشک ها، کبوترها، کلاغ ها، سارها و گاهی پرندگان شکاری کوچک که تعادل جمعیت را حفظ می کنند. در کنار آن ها پستانداران کوچکی مانند گربه های شهری، جوندگان، خارپشت ها و خفاش ها نیز زندگی می کنند. خزندگان و دوزیستانی که در حاشیه باغچه ها و کانال های آب پنهان اند، حشرات گرده افشان، مورچه ها، سوسک ها، زنبورها و هزاران گونه میکروسکوپی در خاک و آب، همه بخش هایی از همین سامانه اند. این اکوسیستم شهری، هرچند مصنوعی به نظر می رسد اما کارکردهای واقعی دارد؛ کارکردهایی نظیر کنترل جمعیت حشرات، تجزیه مواد آلی، گرده افشانی گیاهان شهری و حتی تعدیل برخی چرخه های آلودگی. یادآوری این زندگی های کوچک کمک می کند حتی در زمانه خشونت، حساسیت ما به جهان زنده از بین نرود. شاید حفظ همین توجه ساده، یکی از راه های حفظ انسانیت در میان صدای انفجار باشد.

بی‌درنگ‌های روزهای جنگ

خشم و دیگر هیچ

امید مهدی نژاد
شاعر و نویسنده

کینه کور و کر می‌کند. میل به انتقام با آدمی کاری می‌کند که اندک اندک از خرد و از عواطف انسانی تهی می شود. خاصه اگر کینه ای باشد ناشی از ستم دیدن، مورد تبعیض قرار گرفتن یا تحقیر شدن. تصور کنید دانشجویی هستید که به خاطر فعالیت صنفی یا سیاسی ستاره دار شده اید و از پیشرفت تحصیلی بازمانده اید. تصور کنید عضوی از اعضای هیئت علمی دانشگاه هستید و به دلیل گرایش های سیاسی از دانشگاه اخراج شده اید. تصور کنید روزنامه نگاری هستید که نابرابری ها فرصت پیشرفت و ارتقا را از شما گرفته اند. تصور کنید فعال سیاسی ای هستید که رد صلاحیت شده اید و از حضور در عرصه سیاست محروم شده اید و تصور کنید پس از این ها با تلاش بسیار کشورتان را ترک کرده اید و در سرزمینی دیگر ساکن شده اید.

کار نداریم که آنجا هم شهروند درجه ۲ هستید. کار نداریم که آنجا باید بیش از اینجا کار و تلاش کنید تا چرخ زندگی تان بچرخد، اما برای ما که ساکن وطنیم جوری وانمود می‌کنید که در دنیای آزاد ساکنید و دیگر خبری از ظلم و تبعیض و تحقیر نیست و ما هم باور می‌کنیم!

اما الان در سرزمینی دیگر ساکنید و سراپا خشم و کینه اید از ظلم و تبعیضی که به خیالتان در کشورتان بر شما رفته است و کینه آدمی را کور و کر می‌کند، اما تصور نکنید قصد همدلی با شما دارم، هرگز، چراکه آدمی به غیر از خشم، خصوصیات دیگری هم باید داشته باشد تا شایسته معنای آدمی باشد. مثل عقل، مثل وجدان، مثل هویت و مثل وطن. آدمی باید بتواند در بغرنج ترین حالات روانی اش هم فرق میان دشمن و وطن را بفهمد.

شاید وقتی دور هم جمع می شوید و آبجو دونگی می خورید، با قرقره کردن کلماتی مثل ضحاک، دیکتاتور، سرکوب، چهل هزار کشته، دریای خون و... خودتان را تسکین دهید، اما وقتی به آلونکتان برگشتید، وقتی مستی از سرتان پرید، وقتی آتش خشم فرو نشست، وقتی کلماتی مثل فولاد، خارک، پل کرج و از همه بدتر مدرسه میناب در سرتان طنین انداخت، با وجدانتان چه می‌کنید؟

و دیگر هیچ.

گرام گردی

سردر «شجره طیبه» دوباره بالاست

سام وردانی، مهندس نرم افزار و برنامه نویس ایرانی ساکن آمریکا، همچون بسیاری از وطن پرستان در این روزها کنار میهن، دوشادوش مردم و در جای درست تاریخ ایستاده است.

او با انتشار پستی در شبکه اجتماعی ایکس گفته است که تمام پس اندازش را تا پایان عمر وقف ساخت مجدد مدرسه شجره طیبه میناب می‌کند تا بزرگ ترین و امروزی ترین مدرسه خاورمیانه ساخته شود.

این اقدام تحسین برانگیز ایرانیان بسیاری را با او همراه کرده تا برای کمک به ساخت مجدد این مدرسه اعلام آمادگی کنند.

وب گردی

رفتار کریه سرباز متجاوز صهیون، سوژه نشریه ایتالیایی شد

تنگنایی که گردن اسرائیل را گرفت

نشریه «اسپرسو» با انتشار عکسی که مشخصا بیانگر رویکرد متجاوزانه رژیم صهیونی است، خبرساز شده است. این نشریه ایتالیایی در آخرین شماره ای که چاپ کرده، عکس وقیحانه یک سرباز اسرائیلی را در کرانه باختری با تیتر «تنگنا» (سوءاستفاده) به تصویر کشیده که در حال فیلم برداری و تمسخر زن جوان فلسطینی است. چهره کریه سرباز صهیون و زن فلسطینی مضطرب و وحشت زده که مورد آزار و اذیت جنایتکاران رژیم قرار گرفته، سوژه پیتر مستورزو، عکاس این نشریه، شده است.

پس از آنکه جاناتن پلد، سفیر رژیم صهیونیستی در ایتالیا، این تصاویر را جعلی و دست‌کاری شده خواند، نشریه یادشده که قدیمی ترین هفته نامه سیاسی و فرهنگی ایتالیاست، ویدئو های این جنایت آشکار را منتشر کرد. اکنون یک رسوایی تازه از سوی رژیم اشغالگر در رسانه های معتبر جهان دست به دست می شود؛ رسوایی و جنایتی که پایانی بر آن نیست.

عکس روز

یاد تمام کودکان میناب سبز است

دانش آموزان مشهدی به یاد کودکان شهید میناب که در نخستین روز تجاوز دشمن صهیونی- آمریکایی به شهادت رسیدند، نهال کاشتند تا یاد و نامشان همیشه سبز بماند. حالا ۱۶۸ نهال با نام تک تک آن ها قد می کشند، جوانه می‌زنند و درختی تنومند می‌شوند.

برای مشاهده گزارش تصویری کد را اسکن کنید.
عکس: شیرین قائمی‌اشهرآرا